

فرق مخصّص لفظی و لیبی در اعتبار عام نسبت به شبهات مصداقیه

جواد سرخوش

دانشگاه الزهراء

چکیده: در منابع فقه قوانین فراگیر در کنار قوانین خاصی که گستره آنها را محدود می‌سازد وارد شده است. از جمله بحثهای اساسی نزد اصولی‌ها این است که آیا در مورد فردی که دخول آن در هیچ يك از دو قانون عام و خاص قطعی نیست هر دو از درجه‌ی اعتبار ساقط شده و یا تمسك به عام نسبت به آن جائز است؟ بعضی از اصولی‌ها در پاسخ به این مسأله بین مخصّص لفظی و لیبی فرق قائل شده‌اند. در مقاله حاضر کوششی به عمل آمده تا با بررسی و مقایسه‌ی آراء بزرگان علم اصول فقه ابهامهای موجود از این مسأله رفع شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

امر مجملی مخصّص شده باشد، یکی از مهمترین مباحث عام و خاص و نافع‌ترین آنها در فقه است.^۱ اصولی‌ها این بحث را در دو قسم مخصّص لیبی و لفظی مورد بحث قرار داده‌اند. ما نیز در اینجا اگر چه

الف- طرح موضوع و انگیزه بحث
پیرامون آن:

بحث پیرامون جواز و یا عدم جواز تمسك به عام در شبهات مفهومیه و مصداقیه آن، در صورتی که عام با

۱- الفیروز آبادی، السید مرتضی الحسینی، عناية الاصول فی شرح كفاية الاصول، (قم: فیروز آبادی، ج ۶، ۱۴۱۰ ه.ق)،

اصول بر آنها اشکالاتی وارد آورده و آنها را یا فراگیر ندانسته و یا مانع اغیار نمی‌دانند. لیکن اشکالات یادشده بر آن تعاریف وارد نیست زیرا آنها تعاریفی لفظی است که در جواب سوال از عام با «ما» شارحه واقع می‌شود در حالی که آن اشکالات تنها در صورتی وارد است که تعاریف مذکور تعاریفی حقیقی باشد که در جواب سوال از عام با «ما» حقیقیه واقع می‌گردد.^۹ وی در ادامه می‌نگارد:

معنی جا گرفته از عام در اذهان چه از نظر مفهومی و چه از جنبه مصداقی از آنچه که عام با آن تعریف شده واضح‌تر است و از این رو صدق آن معنی بر فردی از افراد عام وعدم صدق آن بر يك فرد در اشکال بر تعاریف عام به این که جامع یا مانع نمی‌باشد مقیاس قرار داده می‌شود. و چون معرّف باید از معرّف اجلی باشد لذا مراد از تعریف عام، تنها بیان آن چیزی است که مفهومش جامع افراد عام می‌باشد تا با آن به عام در مقام اثبات احکامش اشاره شود، و مراد از آن بیان حقیقت و ماهیت عام نبوده زیرا غرضی به آن تعلق نمی‌گیرد، و مصادیق عام که از نظر احکام محل کلام می‌باشد واضح بوده و خود عام از حیث مفهوم فراگیرش موضوعی برای حکمی از احکام نمی‌باشد^{۱۰}

۲- نقد نقطه نظر آخوند از سوی مرحوم فیروزآبادی:

بیشتر در مقام تبیین آراء بزرگان علم اصول پیرامون مخصّص لیبی و جواز و یا عدم جواز تمسک به عام در این حالت در شبهات مصداقیه آن می‌باشیم، لیکن از آنجا که تحقیق این مقام به يك سلسله بحثهای مقدماتی و از جمله بحث پیرامون جواز و یا عدم جواز تمسک به عام در شبهات مفهومیه و مصداقیه آن - در صورتی که مخصّص لفظی باشد - نیازمند است، مانیز بحث اصلی خود را پس از ذکر مقدمات یاد شده عرضه می‌داریم:

ب - بحث پیرامون معانی لغوی و اصطلاحی عام و خاص:

در لغت عام اسم فاعل از «عَمَّ الشَّيْءَ عَمُومًا» یعنی همه آن را فراگرفت^{۱۱} و خاص نیز اسم فاعل از «خَصَّ بِالشَّيْءِ يَخْصُهُ ... أَفْرَدَهُ بِهِ دُونَ غَيْرِهِ»^{۱۲} یعنی آن را ویژه‌ی او ساخت می‌باشد. و در اصطلاح چنانچه يك مفهوم تمام آنچه را که صلاحیت انطباق بر آن را دارد فراگیرد آن مفهوم عام می‌باشد.^{۱۳}

۱- دیدگاه آخوند خراسانی پیرامون اشکالات مطرح شده نسبت به تعاریف عام:

آخوند خراسانی اعلی... مقامه می‌نگارند:

از عام تعاریفی به عمل آمده که بعضی از بزرگان

۲- سیاح، احمد، فرهنگ جامع نوین، (تهران: کتابفروشی اسلام، ج ۹، ن ۳، ص ۱۰۵۵.

۳- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، (قم: نشر ادب الحوزة، ۱۴۰۵ ه.ق.)، ج ۷، ص ۲۴.

۴- آخوند الخراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، با حواشی مرحوم مشکینی، (تهران: کتاب فروشی اسلامیة، ن ج - همان منبع، ص ۳۳.

۵- همان منبع، ص ۳۳.

۶- همان منبع، ص ۳۱ - ۳۳۰.

حقیقی و لفظی بودن آن نیست.

اشکال امر دوم نیز این است که :

عدم احاطه غیر علام الغیوب بر کنه اشیاء و خواص آنها با این که قوم در مقام بیان حقیقت شیئی و کنه آن به حسب توانایشان بوده‌اند منافاتی ندارد، علاوه بر آن ایشان به اینکه درصدر تعریف حقیقت و ماهیت می‌باشند تصریح نموده و ذکر فلان قید را برای ادخال و یا اخراج فردی در تعریف با غرض جامع و مانع بودن آن تعلیل می‌کنند. لذا با این تصریح و تعلیل چگونه تعاریفشان بر لفظی بودن و اینکه آنها درصدد شرح اسم و حصول امتیاز فی الجملة می‌باشند حمل می‌گردد؟^۷

ج - عام و ورود مخصّص:

در شریعت عمومات بسیاری وارد شده و در همان حال مخصّص‌های فراوانی نیز به ما رسیده تا آنجا که بین اصولیها این معنی مشهور است که «ما من عامّ الا وقد حُسّ» عامی نیست مگر این که تخصیصی بر آن وارد شده است. جای تردید نیست که خاص افراد خود را از شعاع شمول حکم عام بیرون می‌کند حال دو مسأله در اینجا مطرح است:

- ۱- آیا عام بعد از تخصیص در افرادی که تحت آن باقی می‌ماند حجت می‌باشد؟
- ۲- در موارد اجتماع عام و خاص کدام بر دیگری

صاحب عنایة الاصول معتقد است جناب آخوند بر این که تعاریف قوم چه از عام و خاص و چه در دیگر مقامات تعاریفی لفظی بوده و حقیقی نمی‌باشد به دو امر استدلال نموده است که یکی از آنها در این بحث و دیگری را در صدر بحث اجتهاد و تقلید ذکر کرده‌اند. حاصل نخستین امر همان چیزی است که اندکی قبل ذکر شد و حاصل امر دوم این است که:

غیر از علام الغیوب کسی به کنه اشیاء و خواصی از آنها که موجب جدایی آنها از دیگر اشیاء می‌شود احاطه ندارد تا حقیقی بودن تعاریف قوم به حدّ یا رسم صحیح باشد.^۷

ایشان هیچ کدام از آن دو استدلال را خالی از اشکال ندانسته و از این رو می‌نگارند:

اشکال امر نخستین این است که:

مراد از اعتبار اجلی بودن تعریف از معرّف، آشکارتر بودن مفهومی نمی‌باشد والا هیچ تعریفی نیست مگر این که مفهوم معرّف از آن آشکارتر است.^۸ بلکه مراد از آن واضح تر بودن تعریف در بیان حقیقت و شرح ماهیت است. نظیر تعریف انسان با حیوان ناطق، که در آن انسان به حسب مفهوم از حیوان ناطق آشکارتر بوده لیکن حیوان ناطق به حسب شرح حقیقت و بیان ماهیت آشکارتر از انسان است. بنابراین اجلی نبودن مفهومی تعریف از معرّف دلیل بر غیر

۷- فیروزآبادی، السید مرتضی الحسینی، عنایة الاصول فی شرح کفایة الاصول، ج ۲، ص ۲۳۴.

۸- پوشیده نیست که این سخن ایشان خالی از مبالغه نیست زیرا تعاریف بسیاری وجود دارد که مفهوم آنها از مفهوم معرّف روشن تر است.

۹- فیروزآبادی، السید مرتضی الحسینی، عنایة الاصول فی شرح کفایة الاصول، ج ۲، ص ۳۵-۲۳۴.

مقدم بوده و وجه تقدیم چه می‌باشد؟

آخوند خراسانی اعلیٰ... مقامه می‌فرماید:

«در حجیت عام مخصّص در آنچه که عدم دخولش در مخصّص، خواه متصل بوده خواه منفصل، معلوم است تردیدی وجود ندارد. همان طور که در حجیت عام نسبت به آنچه که احتمال دخول آن در مخصّص می‌رود، چنانچه مخصّص منفصل باشد نیز شبهه‌یی وجود ندارد.»^{۱۰}

اگر چه عبارت یاد شده از آخوند رحمه... در حجیت عام نسبت به فردی که دخولش در مخصّص منفصل محتمل است مطلق بوده و اینطور به نظر می‌رسد که شامل شبهه مفهومی و مصداقیه می‌باشد لیکن ایشان در ادامه بحث به این معنی تصریح می‌کنند که عام تنها در شبهه مفهومی آنها در صورتی که دوران بین اقل و اکثر داشته باشد حجیت دارد. اشکال عنایة الاصول بر آنچه از آخوند نقل شد:

آیت... فیروز آبادی معتقد است صاحب کفایه بین دو بحث کنونی و بحث آینده خلط نموده و از این رو می‌نگارد:

«مقصود علمای اصول از عقد این مسأله این است که آیا تخصیص عام موجب سقوط حجیت آن نسبت به آنچه در تحت آن باقی مانده می‌شود، اگر چه مخصّص امری روشن و معلوم و خالی از هر گونه اجمال مفهومی و مصداقی باشد؟

در این مسأله اقوالی وجود دارد و يك قول این است که عام به مجرد تخصیص از حجیت ساقط

می‌شود. صاحب تقریرات این قول را به بعضی از عامه و عدم سقوط را به مشهور نسبت داده می‌نگارد که در عدم سقوط را به مشهور نسبت داده می‌نگارد که در عدم سقوط بین اصحاب ما خلافتی پدیدار نشده است. در مقابل دو قول مذکور جماعتی از عامه تفصیل را در این مسأله پذیرفته‌اند به این صورت که اگر مخصّص متصل باشد عام در باقی حجت است و چنانچه مخصّص منفصل باشد عام در باقی حجت نمی‌باشد.

و بعد از فراغت از این بحث و نیل به این که عام مطلقاً بعد از تخصیص از حجیت در آنچه تحتش باقی می‌ماند ساقط نمی‌گردد، بحثی دیگر را اصولیها آغاز می‌کنند پیرامون این که اگر عام با امری که از نظر مفهومی یا مصداقی مجمل است تخصیص یابد آیا باز در موارد شبهه چون مواردی که تحت آن بدون شبهه باقی است حجت می‌باشد؟

به عنوان مثال اگر خطاب «علماء را اکرام کن» با «علماء فاسق را اکرام نکن» تخصیص داده شد در حالی که فاسق به حسب مفهوم بین دو امر متباین و یا اقل و اکثر مردّد بود و یا از نظر مصداقی مجمل بود به این صورت که افرادی مشتبه الحال که به نحو شبهه موضوعیه بین فاسق و عادل مردد بوده وجود داشته باشند آیا عام در موارد شبهه حجت است؟

و مرحوم آخوند بین این دو مسأله یاد شده خلط نموده و عنوان مسأله بروی مشتبه گردیده است و گمان نموده که نزاع در مسأله‌ی نخستین یعنی حجیت عام در باقی بعد از تخصیص در مسأله دوم یعنی در

بوده و اگر منفصل باشد از حجیت ساقط می‌شود و محقق قمی فرموده‌اند: عامی که با مجملی تخصیص داده می‌شود بنا به اتفاق علماء حجیت نیست. اما چنانچه عام با امر مبینی تخصیص داده شود معروف از اعتقاد اصحاب ما این است که خواه مخصّص متصل باشد خواه منفصل، عام در باقی حجیت است. اما عامه در این مسأله اختلاف نموده بعضی از ایشان عام را مطلقاً در باقی حجیت نمی‌دانند و بعضی نیز حجیت آن را در باقی به مخصّص متصل مخصوص نموده‌اند.

و صاحب معالم می‌نگارد: اصل قریب‌تر نزد من این است که تخصیص عام اگر مخصّص مجمل نباشد، اعم از این که مخصّص متصل بوده یا منفصل، آن را در غیر محل تخصیص از حجیت بیرون نمی‌برد. و در این مسأله مخالفی را از اصحاب امامیه نمی‌شناسم. «^{۱۱} آخوند خراسانی بعد از عبارتی که از ایشان نقل نمودیم می‌فرمایند:

«بعضی در این مسأله بین مخصّص متصل و منفصل فرق قائل شده‌اند به این صورت که عام را در آنچه که داخل در مخصّص نیست - در صورتی که مخصّص متصل باشد - حجیت دانسته، لیکن اگر مخصّص منفصل باشد آن را حجیت نمی‌دانند و دلیل ایشان در نفی حجیت عام در صورتی که مخصّص منفصل باشد این است که در این صورت بر حسب مراتب خصوصیات مجازات متعددی لازم می‌شود و تعیین باقی از بین مجازات یاد شده ترجیح بدون مرجح است. «^{۱۲}

تخصیص عام با امری مجمل که دارای افرادی معلوم و افرادی محتمل است نیز مفروض است و از این رو در همین مسأله، بعد از فرض جدا بودن مخصّص مجمل از آن فرمودند:

«عام در آنچه که عدم دخولش در مخصّص اعم از متصل یا منفصل معلوم بوده حجیت است. همان طور که در حجیت عام نسبت به آنچه دخولش در مخصّص منفصل محتمل می‌باشد نیز شبهه‌ی وجود ندارد.»

و به این که مخصّص مجمل مفروض این کلام نبوده بلکه کلام در آن به این که آیا عام به مجرد تخصیص، ولو به امری روشن از نظر مفهومی و مصداقی، از حجیت در باقی ساقط می‌شود یا خیر؟ اختصاص داشته توجه ننمود.

و عجب این است که اصحاب به جدا بودن این دو بحث از یکدیگر تصریح نموده‌اند ولی با این وجود آخوند به آن التفات ننمود. ما در اینجا بعضی از تصریحات ایشان را ذکر می‌نماییم.

صاحب تقریرات می‌گوید: اگر عام با امری که از نظر مفهومی و مصداقی معلوم است تخصیص داده شود اشکال در حجیت آن نسبت به باقی سزاوار نیست.

و صاحب فصول می‌نگارد: اگر عام با امر مجملی مخصّص شود از حجیت در مورد اجمال ساقط شده و این مورد اتفاق اصولیها است. ولی در این که اگر عام با مبینی تخصیص داده شود آیا در باقی حجیت می‌ماند یا خیر اختلاف نموده‌اند. و از جمله بعضی گفته‌اند اگر مخصّص متصل باشد عام در باقی حجیت

۱۱- الفیروز آبادی، السید مرتضی الحسینی، عناية الاصول فی شرح کفایة الاصول، ج ۲، ص ۵۲-۲۵۰.

۱۲- آخوند الخراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، ج ۱، ص ۳۵-۳۳۴.

در توضیح آنچه در فوق آمد می‌گوییم:

قائلان به تفصیل مذکور معتقدند مخصّص منفصل کاشف از این است که عام در آنچه برای آن وضع شده، یعنی عموم، استعمال نشده باشد و پرواضح است که استعمال آن در غیر آنچه که برای آن وضع شده مجاز است. حال بعد از تخصیص آنچه تحت عام باقی مانده دارای مراتب مختلف است و این که استعمال مجازی در کدام مرتبه تحقق یافته نیاز به مرجح دارد زیرا محتمل است که عام بعد از تخصیص در تمام باقی استعمال شده باشد یا در بعضی از مراتب آنچه در تحت آن باقی مانده است. به عنوان مثال: اگر «اکرم العلماء» با «لا تکرّم الفساق من العلماء» مخصّص شده باشد. در این صورت آنچه تحت عام باقی مانده، یعنی علماء غیر فاسق، به اعتبار درجات مختلف عدل، دارای مراتب متعددی است. اما این که آیا عام بعد از تخصیص در تمام باقی به کار رفته یا در بعضی از مراتب آن، مجازات متعددی است که هر کدام از آنها محتمل است. از این رو تعیین تمام باقی از بین مجازات یاد شده مستلزم ترجیح بلامرجح است چه این که ما یکی از احتمالات را بدون اینکه رجحانی بر دیگری احتمالات داشته باشد ترجیح داده‌ایم. بنابراین عام را نمی‌توان نسبت به آنچه بعد از تخصیص با مخصّص منفصل در تحت آن باقی مانده حجت دانست. زیرا ملاک حجیت عام اصالت ظهور است و همان طور که گذشت، عام بعد از تخصیص فاقد چنین ظهوری است.

آیت... حکیم پیرامون عدم جریان این اشکال نسبت به مخصّص متصل می‌نگارند:

«تخصیص عام با متصل موجب انعقاد ظهور عام در باقی است. و از این رو ظهور عام بعد از تخصیص بین معانی مجازی مردّد نمی‌باشد تا مجمل بوده و عدم ظهورش مستلزم عدم حجیت آن باشد.»^{۱۳}

توضیح این که قائلان به تفصیل مورد بحث، استعمال عام را در باقی، با مخصّص متصل نیز، استعمالی مجازی می‌دانند لیکن چون مخصّص متصل است تنها ظهوری که برای عام منعقد شده ظهورش در غیر خاص است، برخلاف تخصیص عام بامفصل، چه در این حالت عام در آغاز ظهورش در عموم منعقد می‌گردد و بعد از تخصیص استعمالش در تمام باقی یا بعض آن مردّد است و از این رو در هیچ کدام ظهوری ندارد.

آخوند خراسانی در ردّ تفصیل مورد بحث می‌نگارند:

تحقیق در پاسخ این است که گفته شود: از تخصیص مجاز بودن عام لازم نمی‌گردد زیرا همان طور که گفتیم در تخصیص عام بامتصل اصلاً تخصیصی وجود ندارد و ادات عموم در عموم استعمال می‌گردد با این فرق که گاه ادات عموم در عموم عام به کار رفته و گاه در عموم مفهوم مرکب از عام و مخصّص متصل، نظیر «کل رجل» و «کل رجل عالم» که در هر دو مثال کل در عموم به کار رفته است. در مثال نخستین کل در عموم رجال و در مثال دوم در عموم رجل عالم، استعمال

۱۳- الحکیم، السید محسن الطباطبایی، حقائق الاصول، (قم: مکتبه بصیرتی، ج ۵، ۱۴۰۸ ه. ق) ج ۱، ص ۹۰-۴۸۹.

هر گاه عامی نظیر «هر عالمی را اکرام کن» وارد شود، چند چیز در ارتباط با آن باید مورد شناسایی واقع شود: اولاً باید معنی این کلام و آنچه که کلام قالبی از برای آن به حساب می‌آید شناخته شود.

سپس باید دانسته شود آیا کلام در آن معنی استعمال شده و یادرغیر آن ولو باید قرینه به کار رفته است؟ آنگاه باید دانسته شود آیا آنچه کلام در آن استعمال شده، مطابق اراده جدی متکلم بوده یا نه؟ نظیر این که درمثال مذکور فهمیده شود آیا در نفس متکلم اراده همه علماء بوده یا غیر آن؟

اما معرفت نخستین، تنها عرف است که متکفل آن می‌باشد زیرا عرف مرجع درتشخیص معنی کلام است و اصول عقلائییه عهده‌دار دو معرفت اخیر می‌باشد. زیرا اصل درهر کلامی این است که در معنای خودش به کار رفته‌باشد نه در غیر آن. همان‌طور که اصل این است که هر کلامی که در معنایش به کار رفته مطابق با اراده جدی گوینده‌ی آن باشد.

بنابراین چنانچه خاص بعد ازعام و ظهور آن وارد شود نظیر «اکرام عالم فاسق واجب نیست»، مقتضای دلیل حجیت خاص این است که ما از مقام سوم دست برداریم یعنی از این که عام به کار رفته در معنایش را مطابق با اراده جدی متکلم بدانیم رفع ید کنیم و از این رو به اینکه اراده جدی متکلم از گفتارش به نحو عموم تعلق نگرفته است حکم می‌شود. اما دست برداشتن از دومین مقام به این که بر به کار نرفتن عام

شده اگر چه این دو مدخول در مقایسه با یکدیگر سعی یکسانی ندارند. و در مخصّص منفصل نیز، این که از عام واقعاً خصوص اراده شده مستلزم این نیست که عام در خصوص استعمال شده باشد. بلکه عام قطعاً درعموم استعمال شده ولی خاص مانع از حجیت ظهور آن می‌باشد زیرا مانصّ (یعنی خاص) را بر ظاهر و یا اظهر رابرآن غلبه می‌دهیم، نه این که مخصّص اصل ظهور عام را درعموم از بین برده و با آن در برخورد باشد. از این رو مجالی برای این قول باقی نمی‌ماند که عام در عموم مجازاً استعمال شده و این موجب اجمال آن است.^{۱۴} ایشان در ادامه می‌نگارند:

«اگر گفته شود آنچه شمایان نمودید مجرد احتمالی است و با آن اجمال مرتفع نمی‌شود، زیرا محتمل است عام مخصّص با منفصل، در مرتبه‌یی از مراتب آنچه که با منفصل اخراج نشده استعمال شده باشد. درپاسخ گفته خواهد شد:

صرف احتمال استعمال عام در مرتبه‌یی از مراتب یاد شده، بعد از آن که ظهور عام در عموم استقرار یافته، موجب اجمال آن نمی‌شود. و تنها چیزی که در مقابل ظهور عام رخ می‌نماید این است که خاص از آن آنجا که در مدلولش اظهر از عام و یا نص در آن می‌باشد از این رو از عام قویتر است لذا حجیت عام در آنچه که خاص در آن ظهور دارد ساقط می‌شود.^{۱۵} آیت... حکیم در این ارتباط می‌نگارند:

۱۴- الآخوند الخراسانی، محمد کاظم، لغایةالاصول، ج ۱، ص ۳۶-۳۳۵.

۱۵- همان منبع، ص ۳۳۶، ۱- الحکیم، السید محسن الطباطبائی، حقائق الاصول، ج ۱، ص ۴۹۱.

در معنایش حکم کنیم موجبی ندارد. همان طور که برای دست برداشتن از نخستین مقام، به این که حکم کنیم که عموم معنای لفظ نبوده و لفظ در آن ظهور ندارد، نیز موجبی وجود ندارد. زیرا که این دو امر چیزی نیست که دلیل حجیت خاص مقتضی آن باشد. و چگونه ممکن است برای خاص چنین اقتضائی قائل باشیم در حالی که این که عموم معنی کلام بوده و کلام در آن ظهور دارد از اموری است که مجالی برای تعبد در آن وجود ندارد چه درک آن از امور وجدانی می باشد.»^{۱۶}

جناب آخوند می فرمایند بعضی به قائلان به تفصیل مذکور و احتجاج آنها چنین پاسخ گفته اند:

طبق قاعده «اِذَا تَعَدَّرَتْ الْحَقِيقَةُ فَأَقْرَبُ الْمَجَازَاتِ إِلَى الْحَقِيقَةِ» که مفاد آن این است که هرگاه نتوانستیم لفظ را در معنی حقیقی اش مستعمل بدانیم لاجرم باید آن را در نزدیکترین معنی مجازی به معنی حقیقی مستعمل بدانیم، بنابراین حال که با ورود مخصّص منفصل نمی توانیم عام را در معنی حقیقی اش یعنی عموم مستعمل بدانیم، پس آن در باقی یعنی آنچه که داخل در تحت خاص نبوده و بعد از تخصیص در تحت عام باقی مانده مستعمل می دانیم. زیرا استعمال عام در تمام باقی نسبت به استعمال آن در بعض باقی به حقیقت قریب تر است. بنابراین عام بعد از تخصیص در تمام باقی حجت است.

ایشان این استدلال را نپذیرفته می نگارند:

ملاك اقربیت معنی مجازی به حقیقی اقرب بودن آن از حیث مقدار نیست. (تا ما مثلاً اگر معنی حقیقی عام صد مصداق داشته و معنی مجازی مادون آن باشد، آن مجازی که بیشترین مصداق را داشته باشد به معنی حقیقی قریب تر بدانیم.) بلکه مدار اقربیت به واقع، تنها بر انس بیشتر داشتن استوار است، انسی که ناشی از کثرت استعمال می باشد. (به بیان دیگر آن معنی مجازی که در اثر کثرت استعمال انس بیشتری با معنی حقیقی داشته باشد به آن قریب تر است.) بنابراین نمی توان تمام باقی را از بعض باقی قریب تر به حقیقت، به حساب آورد.»^{۱۷}

صاحب کفایه ردی را بر تفصیل مورد بحث از استاد خویش طرح می نمایند:

«حتی اگر مجازی بودن استعمال عام را در باقی افرادش بعد از تخصیص بپذیریم باز از آن اجمال عام لازم نمی شود، زیرا عام به مقتضای ظهورش در عموم، بر هر يك از افرادش دلالت داشته بدون این که دلالتش بر هر يك از آنها بر دلالت بر دیگر افراد متوقف باشد. و مجازی دانستن دلالت عام بر بعضی از افرادش تنها از اینجا ناشی شده که بعد از ورود مخصّص، ناگزیر بعضی از افرادش به سبب اظهار بودن دلالت خاص بر آنها، از شعاع دلالت عام خارج شده است. لیکن پس از خروج افراد مذکور، همان دلالتی که عام پیش از ورود خاص بر باقی داشت، مقتضی لازم برای دلالت بر آن است و مانع نیز

۱۶- الحکیم، السید محسن الطباطبایی، حقائق الصول، ج ۱، ص ۴۹۱.

۱۷- الآخوند الخراسانی، کفایة الاصول، ص ۳۳۶.

مفقود می‌باشد زیرا که مخصّص چنین مانعیتی ندارد. بنابراین عام از آنجا که بر باقی ولو به دلالت مجازی دلالت دارد پس در آن حجت می‌باشد.^{۱۸} جناب آخوند رأی استاد خود را نپذیرفته و در ردّ آن می‌نگارند:

«دلالت عام بر هر يك از افرادش به تبع دلالتش بر عموم بود. لیکن اینك كه با وجود مخصّص منفصل آن دلالت بر عموم منتفی است و استعمال آن در آنچه با مخصّص از تحت آن خارج نشده مجازی است، بنابراین همان‌طور كه محتمل است عام در تمام باقی استعمال شده باشد محتمل است در بعض باقی استعمال شده باشد بنابراین با پذیرش مجازی بودن دلالت عام و با توجه به وجود احتمالات متعدد در استعمال مجازی در مراتب مختلف خصوص، در عام مقتضی برای دلالت بر تمام باقی منتفی است و از این‌رو نیازی به این نیست كه باتمسك به اصل فقدان مانع را احراز كنیم. بلی فقدان مانع تنها در صورتی مفید است كه ما قائل باشیم حتی بعد از ورود مخصّص منفصل، باز عام جز در عموم استعمال نشده و استعمال آن حقیقی است. و ورود مخصّص تنها سبب می‌شود از حجیت ظهورش نسبت به افرادی كه داخل در خاص می‌باشند دست برداریم. چه در این صورت عام در تمام باقی ظهور و دلالت داشته و اگر شك داشته باشیم كه با ورود مخصّص مانعی از دلالت آن بر تمام باقی وجود دارد

با تمسك به اصل، عدم مانع را احراز می‌کنیم.»^{۱۹}

۲- وجه تقدیم خاص بر عام در موارد اجتماع آنها:

صاحب کتاب منتهی‌الاصول در این ارتباط می‌نگارد:

«خاص را در موارد اجتماع باید بر عام مقدم نمود، خواه ظهور آن در موارد مذکور قویتر از عام بوده و خواه چنین نباشد. و دلیل آن حکومت اصالت ظهور در طرف خاص بر اصالت ظهور در طرف عام است. و حکومت یاد شده از اینجا ناشی می‌شود كه ظهور عام در عموم بر این كه قرینه‌یی بر عدم اراده عموم وجود نداشته باشد معلق است. از این‌رو چنانچه تعبد به خاص و این كه خاص كاشف از مراد متكلم است، قرینه‌یی بر عدم اراده عموم باشد، پس بر ظهور عام در عموم مقدم می‌شود، اگر چه ظهور عام در عموم اقوی باشد.

اما قرینه بودن خاص بر عدم اراده عموم از عام و این كه مراد از عام غیر از آن چیزی است كه عنوان خاص بر آن منطبق است، از این كه عام و خاص در كلام واحدی و از متكلمی واحد فرض شود شناخته می‌شود. زیرا عرف در حمل عام بر آنچه كه خاص بر آن منطبق نیست توقف نمی‌کند. و ذكر خاص نزد عرف قرینه‌یی است بر این كه از عام، عموم به نحوی كه حتی مصادیق خاص را هم شامل شود، اراده نشده است.»^{۲۰}

۱۸- همان منبع، ص ۳۸ - ۳۳۷.

۱۹- همان منبع، ۳۹ - ۳۳۸.

۲۰- البجنوردی، میرزا حسن الموسوی، منتهی‌الاصول، (قم: مکتبه بصیرتی، ج ۲، ن ۱)، ج ۲، ص ۶۱ - ۵۶.

ایشان در ادامه بحثی مستقل را پیرامون هر يك از دو شبهه مذکور مطرح می‌نمایند:

۱- آیا تمسك به عام در شبهه مفهومیه
جائز است؟

شبهه مفهومیه خود به دو صورت قابل طرح است:

الف - دوران بین اقل و اکثر:

در این حالت این که مراد از خاص و مفهوم آن مقدار اقل آن است یا اکثر معلوم نیست. نظیر این که عامی داریم مبنی بر اینکه هر آبی طاهر است. و خاصی که دلالت بر نجاست آبی دارد که در اثر نجاست تغییر یابد. حال نمی‌دانیم آیا مراد از تغییر در خاص، تغییر حسی است و یا بیش از آن رانیز فرامی‌گیرد و شامل تغییر تقدیری غیرحسی نیز می‌شود.

ب- دوران مفهوم خاص بین دو امر
متباین:

اجمال خاص به این صورت است که تحقق آن در دو فرد متباین محتمل است و این که کدام يك از آنها مراد بوده معلوم نیست. نظیر این که آقایی به خادمش فرموده باشد: همسایگان مرا به غیر از خالد، اکرام کن. و معلوم نیست، مراد از خالد، خالد بن سعد بوده یا خالد بن بكر. و در هر دو صورت یاد شده یا مخصّص متصل است و یا منفصل. و از این رو در شبهه مفهومیه چهار صورت متصور است:

۱- شبهه مفهومیه دائر بین اقل و اکثر با مخصّص متصل

د- آیا تمسك به عام در شبهه مفهومیه و
مصادیق آن جائز است؟

مرحوم مظفر در این ارتباط می‌نگارند:

این بحث از آنجا ناشی می‌شود که آیا اجمال خاص به عام سرایت می‌کند؟ زیرا در صورت سرایت پروضح است که عام از حجیت ساقط شده و نمی‌توان به آن تمسك نمود، چه این که حجیت عام ناشی از حجیت اصالت ظهور است و وقتی عام مجمل باشد ظهوری باقی نمی‌ماند تا به حجیت آن تمسك شود.

حق این است که اجمال خاص به عام سرایت می‌کند. زیرا عام بعد از تخصیص، تنها در آنچه که خارج از خاص بوده حجت است. و وقتی که خاص مجمل باشد پس آنچه بیرون از آن است نیز مجمل خواهد بود. و اجمال به دو صورت قابل پیدایش است.

۱- شبهه مفهومیه: به این شکل که مفهوم خاص روشن نبوده و از این رو مراد از آن و شعاع شمول آن مبین نباشد.

۲- شبهه مصادیق: به این صورت که مفهوم خاص روشن بوده و اجمالی نداشته باشد، لیکن منشاء پیدایش شبهه این است که فردی از افراد عام دخولش در خاص مورد شك باشد. نظیر این که عامی داشته باشیم چون «هر آبی طاهر است.» و خاصی که دلالت بر نجاست آبی دارد که رنگ یا بو یا طعم آن در اثر نجاست تغییر نموده باشد. و آبی موجود باشد که ندانیم آیا یکی از صفات سه گانه آن در اثر نجاست تغییر یافته تا داخل در خاص باشد یا خیر؟^{۲۱}

است، ظهور عام در آن از اعتبار ساقط می‌شود لیکن اکثرکه داخل بودنش در خاص مورد تردید است پس خاص در آن نه تنها اظهر نیست بلکه ظاهر نیز نمی‌باشد، در حالی که ظهور عام قبل از ورود خاص، اکثر را فراگرفته و معارضی نیز ندارد. بنابراین تمسک به عام در شبهه مفهومیه دائر بین اقل و اکثر در صورتی که مخصّص منفصل باشد جائز است.

اما در آخرین صورت مذکور، اگر چه پیش از ورود مخصّص، ظهور عام هر دو امر متباین را فراگرفته بود، لیکن بعد از ورود خاص چون عام تنها در آنچه از خاص خارج است حجت می‌باشد و معلوم نیست کدام يك از دو فرد متباین مشمول خاص بوده و کدام يك خارج از آن است، لذا به عام در هیچ يك از آن دو نمی‌توان تمسک نمود.^{۲۲}

در فرق این مورد اخیر با مورد سوم نیز باید گفت: در صورت سوم بدون تردید خاص شامل اقل می‌باشد ولی در دوران بین دو امر متباین شمول خاص نسبت به هیچ يك از آن دو قطعی نمی‌باشد، بنابراین آنچه خروجش از خاص معلوم باشد معین نیست پس آنچه که مراد جدی از عام می‌باشد نیز معلوم نیست و لذا به عام در هیچ يك از آنها نمی‌توان تمسک نمود.

بحث کفایة الاصول پیرامون جواز و یا عدم جواز تمسک به عام در شبهات مفهومیه:

«اگر خاص منفصل اجمال مفهومی داشته به این

۲- شبهه مفهومیه دائر بین دو امر متباین با مخصّص متصل

۳- شبهه مفهومیه دائر بین اقل و اکثر با مخصّص منفصل

۴- شبهه مفهومیه دائر بین دو امر متباین بامخصّص منفصل.

نسبت به دو فرض نخستین می‌توان گفت:

از آنجا که در صورت اتصال مخصّص، تا مراد از خاص روشن نباشد برای عام ظهوری منعقد نمی‌شود، بنابر این مادامی که خاص مجمل است، چه به نحو دوران بین اقل و اکثر، و چه به نحو دوران بین دو امر متباین، عام دارای ظهوری که به حجیت آن تمسک شود نخواهد بود. به عبارت دیگر چون عام تنها در آنچه که خروجش از خاص معلوم باشد حجت است، بنابراین با فرض اجمال خاص آنچه از آن خارج است معلوم نیست تا عام در آن ظهور داشته و حجت باشد. پس در دو فرض نخستین چون نه اکثر و نه هیچ يك از دو فرد متباین خروجشان معلوم نیست، بنابراین عام در هیچ يك از آنها ظهوری نداشته و از این رو تمسک به آن جائز نمی‌باشد.

اما در مورد سوم باید گفت از آنجا که در صورت انفصال مخصّص، ظهور عام بر مفهوم و مراد از خاص معلق نبوده و مستقل از آن منعقد می‌گردد، از این رو تنها آنچه که قطعاً داخل در مفهوم خاص باشد از شعاع شمول عام بیرون می‌رود، یعنی اقلی که بدون تردید داخل در خاص می‌باشد چون خاص در آن اظهر

ارتفاع حجیت ظهور آن در دو امر متباین می‌شود. زیرا عام اگر چه پیش از ورود مخصّص ظهورش در عموم منعقد گشته، لیکن ظهور عام در هیچکدام از دو امر متباینی که تخصیصش با یکی از آنها دانسته شده پیروی نمی‌شود.^{۲۴} به عبارت دیگر ظهور عام پیش از تخصیص هر دو امر متباین را فراگرفته بود، اما بعد از ورود خاص به طور قطع می‌دانیم که عام با یکی از آن دو تخصیص داده شده ولی نمی‌دانیم با کدام یک از آنها. از این رو ظهور پیشین عام بعد از ورود مخصّص در هیچ یک از آنها حجیت ندارد و بنابراین نمی‌توان به آن تمسک نمود.

آیت ... حکیم در این ارتباط می‌نگارند:
 خاص اجمالاً بر تخصیص یکی از دو فرد متباین و اخراج آن از شمول عام حجت است. از این رو اصالت ظهور عام در هر دو فرد ساقط می‌شود، پس در هر کدام از آنها باید به اصول عملیه رجوع نمود. از این رو چنانچه حکم عام الزامی بوده و حکم خاص غیر الزامی باشد و یا به عکس، در این صورت به سبب علم اجمالی به تکلیف احتیاط در هر دو فرد واجب می‌شود. اما اگر هر دو حکم عام و خاص الزامی باشد پس در هر دو فرد متباین امر دائر بین وجوب و حرمت خواهد بود از این رو تخییر ابتدایی یا استمراری حکم لاحق هر کدام

صورت که بین اقل و اکثر دوران داشته باشد، اجمال آن نه سبب عدم ظهور عام شده و نه حجیت ظهور آن را از بین می‌برد بلکه در آنچه که خاص در آن حجت نیست، عام در آن حجت بوده و مورد پیروی واقع می‌شود. زیرا خاص تنها در آنچه که در قیاس با عام ظهور قویتری دارد با عام مزاحمت می‌کند ولی در اکثری که شمول خاص نسبت به آن مشکوک است، پس در آن ظهوری ندارد و از این رو با عامی که ظهورش در اکثر منعقد شده توانایی مقابله ندارد. بنابراین عام در شبهه مفهومیه دائر بین اقل و اکثر در صورتی که خاص منفصل باشد حجت است.

اما اگر خاص دائر بین دو امر متباین باشد، خواه خاص متصل بوده خواه منفصل، اجمالش به عام سرایت می‌کند، لذا عام در هیچ کدام از آنها حجت نمی‌باشد. همان طور که اگر خاص دائر بین اقل و اکثر بوده و متصل باشد نیز وضع چنین خواهد بود.^{۲۲}

اما دلائلی که آخوند خراسانی در هر یک از موارد عدم جواز عرضه می‌دارند عبارت است از:

الف - شبهه مفهومیه دائر بین دو امر متباین با فرض انفصال خاص:

اجمال خاص منفصل آنگاه که بین دو امر متباین دوران دارد حکماً به عام سرایت می‌کند یعنی سبب

۲۳- آخوند الخراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲۴- همان منبع، همان صفحه.

آنچه از عنوان خاص بیرون بوده حجت می باشد و خاص نیز در مدلول خود حجت بوده و آن را از شمول عام اخراج می کند. پس ما دو حجت داریم و فردی مشکوک که معلوم نیست به عنوان خاص متصف است تا خاص در آن حجت باشد و یا غیر متصف به آن بوده تا مشمول حکم عام باشد. بنابراین دخول فرد مشکوک در هیچ یک از خاص یا عام معلوم نیست و عام اولویتی در شمول فرد مشکوک ندارد. از این رو تمسک به عام در شبهه مصداقیه اش خواه مخصّص متصل بوده خواه منفصل، جائز نیست. و در فرق این دو مورد و جواز تمسک به عام در شبهه مفهومیه دائر بین اقل و اکثر در صورت انفصال مخصّص می توان گفت:

در شبهه مفهومیه یاد شده خاص تنها در فرا گرفتن اقل ظاهر بوده پس تنها در آن حجت است و در اکثر ظهور نداشته تا در آن حجت باشد، در حالی که عام چون مخصّص منفصل است ظهورش در اکثر منعقد شده و حجیت ظهورش نسبت به اقل به سبب اظهریت خاص در آن، ساقط می گردد. بنابراین در اکثر تنها عام حجت می باشد و از این رو تمسک به عام در شبهه مفهومیه یاد شده جائز است چه در این حالت نسبت به اکثر نزاعی بین دو حجت جاری نیست بلکه نزاع بین حجت و غیر حجت می باشد. اما در شبهه مصداقیه نزاع بین دو حجت است و مقدم داشتن هیچکدام اولویت ندارد. از این رو تمسک به

خواهد بود.»^{۲۵}

ب- خاص متصل در هر دو فرض دوران بین اقل و اکثر و دوران بین متباینین:

در هر دو حال اجمال خاص به عام سرایت می کند زیرا مخصّص متصل مانع از انعقاد ظهور عام در افرادش می شود چه این که کلام مخفوف به امری است که محتمل است هر یک از دو امر متباین یا اقل و اکثر را فرا گرفته باشد بنابراین عام در هیچکدام ظهوری نداشته و لاجرم در هیچکدام نمی توان به آن تمسک نمود.»^{۲۶}

۲- آیا تمسک به عام در شبهه مصداقیه آن جائز است؟

شبهه مصداقیه آنگاه متصور است که مخصّص مجمل نبوده بلکه مراد و مفهوم آن روشن باشد لیکن دخول فردی از افراد عام در مخصّص مورد شك واقع شود به این صورت که معلوم نباشد آیا فرد مذکور به عنوان خاص متصف نشده تا از این رو مشمول حکم عام باشد؟

جناب مظفر رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ ... معتقدند:

«در شبهه مصداقیه، خواه مخصّص متصل بوده خواه منفصل، نمی توان به عام تمسک نمود زیرا عام در

۲۵- الحکیم، السید محسن الطباطبائی، حقائق الاصول، ج ۱، ص ۴۹۶.

۲۶- الآخوند الخراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، ج ۱، ص ۳۴۲-۳۳۹.

عام و داخل دانستن فرد مشکوک در آن نوعی ترجیح بلا مرجع می باشد.»^{۲۷}

بحث کفایة الاصول پیرامون عدم جواز تمسك به عام در شبهه مصداقيه:

چنانچه خاص اجمال مصداقی داشته باشد یعنی فردی در این که آیا مصداقی از برای خاص است و یا این که تحت عام باقی مانده تردد داشته باشد، در این صورت اگر خاص متصل باشد در عدم جواز تمسك به عام اختلاف و کلامی وجود ندارد زیرا در این حالت عام جز در آنچه قطعاً مصداق خاص نیست ظهور نداشته و از این رو در فرد مشکوک ظهوری برای عام منعقد نمی شود، اما اگر مخصّص منفصل باشد در عدم جواز تمسك به عام وحدت نظر وجود ندارد. و تحقیق این است که تمسك به آن جائز نمی باشد زیرا حداکثر چیزی که در وجه جواز تمسك به آن ممکن است گفته شود این است که: «خاص تنها در آنچه که حجیتش فعلیت دارد با عام مزاحمت می کند در حالی که خاص نسبت به فردی که از افراد خاص بودنش مشتبه است حجت نمی باشد. بنابراین خطاب «فساق از علماء را اکرام نکنید» دلیل حرمت اکرام عالمی که فسقش مشکوک است نمی باشد. بنابراین مزاحم خطاب «علماء را اکرام کن» نبوده و با آن معارضه بی ندارد بلکه مزاحمتش از قبیل مزاحمت غیرحجت با حجت می باشد.» و این استدلال در غایت فساد است زیرا خاص اگر چه بالفعل دلیل و حجت در فرد

مشکوک نمی باشد لیکن موجب این است که حجیت عام اختصاص به افرادی داشته باشد که به عنوان خاص متصف نمی باشند. از این رو خطاب «علماء را اکرام کن» با وجود خطاب «علماء فاسق را اکرام مکن» تنها در عالم غیر فاسق دلیل و حجت می باشد. بنابراین اگرچه مصداق مشتبه بدون هرگونه سخنی از افراد عام می باشد لیکن آن فرد مشتبه معلوم نیست از آن حیث که عام حجت است از افراد آن باشد زیرا حجیت عام به غیر فاسق اختصاص دارد.

و به طور خلاصه عام تخصیص داده شده با منفصل اگرچه از حیث ظهور در عموم مانند وقتی می باشد که اصلاً مخصّص وارد نشده بر خلاف عام تخصیص یافته با متصل که جز در خصوص ظهوری ندارد، با این وجود در این که عام مخصّص با منفصل جز در غیرعنوان خاص حجیت ندارد چون عام مخصّص با متصل می باشد. بنابراین فرد مشتبه معلوم نیست در تحت کدام يك از دو حجت عام یا خاص مندرج می باشد پس به هیچیک از آنها نمی توان تمسك نمود و ناگزیر باید به اصل رجوع نموده و به مقتضای آن عمل کرد.»^{۲۸}

بحث مرحوم حکیم در عدم جواز تمسك به عام در شبهه مصداقيه:

خاص، بعد از وجوب مقدم داشتن آن در مدلولش بر عام، اگر مدلولش به طور مثال حرمت اکرام فاسق

۲۷- المظفر، محمد رضا، اصول الفقه، ج ۱، ص ۴۰-۱۳۸.

۲۸- الآخوند الخراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، ج ۱، ص ۴۲-۳۴۲.

انطباق عنوانش بر بعضی از افراد عام معلوم بوده یا عدم انطباق آن محتمل باشد، پس برای این که مقتضی تضییق دائره موضوع حجیت عام باشد وجهی وجود ندارد. زیرا احتمال مطابقت عام با واقع به حال خود باقی است و هرگاه که مطابقت کلام با واقع محتمل باشد اخذ آن واجب است.

در پاسخ خواهم گفت:

مطابقت عام با واقع در ظرف ورود خاص تنها در صورتی محتمل است که عام به نحو قضیه خارجیّه و خاص به نحو حقیقیّه ملحوظ باشد. به عنوان مثال مراد از «هر عالمی را اکرام کن» این باشد که هر عالم موجودی را اکرام کن و معنی «عالم فاسق را اکرام مکن» این باشد که: عالم فاسق را چنانچه یافت شود اکرام مکن. زیرا در نظیر این مثال، عدم انطباق فاسق بر هر عالم موجودی محتمل است. از این رو اگر انطباق فاسق بر بعضی از افراد عالم مشکوک باشد، عام دلیلی بر عدم انطباق عنوان خاص بر آن فرد واقع می شود. اما چنانچه هر دو به نحو قضیه حقیقیّه یا خارجیّه ملحوظ باشند در این صورت عام برای این که دلیلی بر عدم انطباق خاص بر فردی از افرادش باشد صالح نیست. زیرا عام و خاص یکدیگر را تکذیب نموده و اخذ یکی از آن دو با اخذ دیگری منافی است. همین وضع در صورتی که عام به نحو قضیه حقیقه و خاص به نحو قضیه خارجیّه ملحوظ باشد نیز جاری خواهد بود.

توجه به این نکته نیز لازم است که جداکردن عام و خاص به این که یکی از آن دو را بر قضیه خارجیّه و

واقعی باشد، عام در غیر آن، یعنی باقی بعد از تخصیص، حجت خواهد بود. پس اگر فردی متردد باشد بین این که از افراد خاص است و یا غیر آن در این صورت نسبت عام و خاص به آن نسبت یکسانی خواهد بود و همان طور که خاص به سبب شك در این که فرد مذکور از افرادش باشد نسبت به آن حجت نیست، عام نیز به سبب شك در این که آیا فرد یاد شده از افراد باقی باشد در آن فرد حجت نخواهد بود. و صرف این که می دانیم فرد مذکور از افراد عنوان عام مثلاً عالم می باشد در اثبات حکم عام برای آن مفید و کافی نمی باشد، چه این که فرض این است که عام تنها در اثبات حکمش نسبت به باقی، یعنی افرادی که از شمول خاص بیرونند، حجت می باشد. از این رو اگر چه این گفتار ما که: «مشکوک الفسق عالم است» صحیح بوده لیکن کسبای آن «هر عالمی اکرامش واجب است» صحیح نیست زیرا که نقیض آن یعنی بعضی از علماء اکرامشان واجب نیست صحیح می باشد. بنابراین قیاس مذکور وجوب اکرام مشکوک الفسق را نتیجه نخواهد دارد. بنابراین حجت نبودن خاص در مشکوک الفسق موجب حجیت عام در آن نخواهد بود زیرا در دخول فرد مذکور در تحت هر یک از دو حجت شك وجود دارد.

اما اگر بگری:

خاص در صورتی که دانسته شود عنوانش بر بعضی از افراد عام منطبق است تنها موجب رفع ید از عام در همان افراد می باشد. اما اگر خاص عدم

دیگری را بر قضیه حقیقه حمل کنیم خلاف اصل است، مگر این که قرینه یی وجود داشته باشد که در آن صورت بر اساس آن عمل می شود.»^{۲۹}

ه- بحثی پیرامون تمسک به عام در شبهه مصداقیه آن، در صورت لبی بودن مخصّص

مخصّص لبی در مقابل مخصّص لفظی است. نظیر مخصّصی که حکم عقل بوده و یا از طریق اجماع حاصل شده باشد. شیخ انصاری اعلی...^{۳۰} مقامه معتقدند اگر مخصّص لبی باشد، در شبهه مصداقیه عام می توان مطلقاً به آن تمسک نمود، خواه مخصّص لبی از اموری باشد که متکلم بتواند در مقام افاده مرادش بر آن اعتماد کند و خواه چنین نباشد. به بیان دیگر خواه مخصّص لبی نظیر قرآنی باشد که کلام به آن محفوف است و خواه امری باشد که از قبیل مدرکات نظری بوده و بدیهی نباشد. آخوند خراسانی رحمه... بر خلاف شیخ انصاری معتقدند:

مخصّص لبی اگر از اموری باشد که اتکال و اعتماد متکلم بر آن، آن گاه که در صدد بیان است، صحیح باشد، در این صورت مخصّص لبی چون مخصّص متصل خواهد بود از آن حیث که با وجود آن برای عام ظهوری جز در خصوص منعقد نمی شود و از

این رو در مصداق مشتبه نمی توان به عام تمسک نمود. اما چنانچه اتکال و اعتماد متکلم بر مخصّص لبی، آن گاه که در صدد بیان است صحیح نباشد، عام بر حجت خود در مصداق مشتبه چون ظهورش در آن باقی می ماند. و سرّ این مطلب این است که: کلامی که از سوی مولی حجتی را القاء نموده تنها بر عام مشتمل بوده، عامی که با ظهورش کاشف از اراده مولی نسبت به عموم است. بنابراین تا زمانی که قطع به خلاف آن پیدا نشده باید از عموم پیروی نمود. مثلاً اگر مولی فرمود: همسایگان مرا اکرام کن، و خادم او به این که وی اکرام همسایگانی را که با او دشمنی دارند نمی خواهد قطع حاصل نمود، اصالت عموم بر حجت خود نسبت به کسی که خروجش از عام معلوم نیست باقی است. (زیرا تنها کسی از عموم خارج است که عداوتش قطعی باشد، پس کسی که عداوتش مشکوک است مشکوک است مشمول عام می باشد چه این که بر خروج آن از عام حجتی وجود ندارد.) و این معنی در صورتی که خادم فردی از همسایگان را تنها به سبب احتمال عداوتش اکرام نکرده باشد، از صحت مواخذه و حسن کیفر دادنش به سبب سرپیچی او از فرمان مولی و عدم صحت اعتذارش به مجرد احتمال عداوت فهمیده می شود. علاوه بر آن، معنی یاد شده بر کسی که به روش شناخته شده و سیره مستمر و الفت یافته نزد عقلاء

۲۹- الحکیم، السید محسن الطباطبائی، حقائق الاصول، ج ۱، ص ۹۹-۹۸.

۳۰- المظفر، محمد رضا، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۴۰.

است و هر کس لعنش جائز باشد مؤمن نیست پس نتیجه می‌شود که او مؤمن نمی‌باشد.^{۳۲}

به نظر می‌رسد کبرای قیاس یاد شده از جناب آخوند رحمه ... قابل مناقشه باشد، زیرا ممکن است گفته شود: « هر کس لعنش جائز است یا مومن نیست و یا ایمانش مورد تردید است » و این کلام با عدم صحت این گفتار که : « هر کس ایمانش مورد تردید است پس مومن نیست » تأیید می‌شود.

بحث آیت ... حکیم پیرامون تفاوت مخصّص لبی و لفظی در کلام آخوند:

حاصل آنچه آخوند در فرق بین مخصّص لفظی و مخصّص لبی افاده نمود این است که:

در مخصّص لفظی مولی دو حجت، یکی عام و دیگری خاص، را برای خادم خود القاء نموده است در حالی که در مخصّص لبی تنها يك حجت یعنی عام از سوی وی القاء شده است. و مخصّص لبی اگرچه خود دانشی است و از این رو حجتی نزد عقل می‌باشد لیکن حجتی القاء شده از سوی مولی نمی‌باشد. بنابراین فرد مشکوک در مخصّص لفظی نسبتش به دو حجت القاء شده از سوی مولی یکسان بوده و از این رو در فرد مذکور نمی‌توان به یکی از آن دو حجت تمسک نمود زیرا که دخول آن در تحت حجت دیگر محتمل است. اما در مورد مخصّص لبی چون عام تنها حجت القاء شده می‌باشد دست

که ملاك حجیت اصالت ظهور است رجوع کند مخفی نمی‌ماند.^{۳۱}

ایشان سپس با بیانی دیگر به توضیح نظر خویش پرداخته می‌نگارند:

« بناء عقلاء در مخصّص لبی بر خلاف مخصّص لفظی بر حجیت اصالت ظهور نسبت به فرد مشتبه می‌باشد و شاید این ناشی از تفاوتی باشد که بین دو نوع مخصّص مذکور وجود دارد، زیرا در مخصّص لفظی مولی دو حجت را القاء نموده که مقتضای آنها بعد از مقدم و حاکم ساختن خاص بر عام این است که گونی حجیت ظهور عام از آغاز فرد مشتبه را فرانگرفته است، برخلاف مخصّص لبی که تنها حجت القاء شده همان عام است و قطع به این که مثلاً اکرام دشمن در « همسایه‌های مرا اکرام کن » اراده نشده، موجب رفع ید از عمومش جز در آنچه به خروجش از تحت عام یقین حاصل شده نمی‌باشد. چه این که بر حکیم لازم است که کلامش را وفق غرض و مقصودش القاء نماید. بنابراین باید کلامش مادامی که حجتی قویتر بر خلاف آن قائم نشده باشد، مورد پیروی قرار گیرد. بلکه ممکن است گفته شود: مقتضای فراگرفتن کلام عام حکیم نسبت به فرد مشکوک این است که وی فردی از برای آنچه که به سبب مفهومش خروج آن از عام معلوم است نباشد. از این رو در مثل « خداوند همه بنی‌امیه را لعنت کند » گفته می‌شود: فلائی اگر چه ایمانش مشکوک است لعنش به سبب عموم جائز

۳۱- آخوند الخراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول ج ۱، ص ۴۵-۴۴.

۳۲- همان منبع، ج ۱، ص ۳۴۵.

میرزای نائینی رحمه... نه قول به جواز مطلق شیخ انصاری و نه قول به تفصیل آخوند را در این مسأله پذیرفته‌اند، بلکه خود رأی سومی را به صورت ذیل افاده می‌نمایند:

مخصّص لیبی خواه امری باشد که از بدیهیات برده و خواه از نظریات، از آنجا که کاشف از مراد حقیقی مولی است، پس فرقی بین آن و مخصّص لفظی وجود نخواهد داشت زیرا عام تنها در غیر خاص حجت است و از این رو تمسک به عام در شبهه مصداقیه‌اش در صورت لیبی بودن مخصّص نیز مطلقاً جائز نمی‌باشد. ایشان از حکم فوق یک مورد را استثناء نموده و آن موردی است که از مخصّص لیبی تقیید موضوع عام کشف نشده بلکه تنها از آن ملاک حکم عام فهمیده شود، در این صورت تمسک به عام را در شبهه مصداقیه جائز می‌دانند، خواه مخصّص لیبی بدیهی بوده خواه نظری باشد.^{۲۴} پس تنها در این حالت ایشان با شیخ انصاری هم رأی می‌باشند.

در ارتباط با مورد استثناء یاد شده مرحوم میرزای نائینی مثالی رامطرح ساخته‌اند که به شرح آن می‌پردازیم:

در روایت آمده: «لَعْنُ اللَّعْنُ بَنِي أُمِيَّةَ قَاطِبَةً». از این روایت جواز لعن هر فردی از بنی امیه استفاده می‌شود. حال اگر اجماع قائم شد و یا عقل این را ادراک نمود که ملاک جواز لعن بنی امیه کفر آنهاست. چون ملاک مقید موضوع نیست یعنی سبب نمی‌شود

برداشتن از آن در فرد مشکوک بدون وجود حجتی بر خلاف آن است و از این رو جائز نمی‌باشد.

و اگر بگوییم: «علم به حرمت اکرام فاسق نیز حجتی بر حرمت می‌باشد بنابراین فرد مشکوک نیز امری است که دخولش تحت حجتی دیگر محتمل است پس بین دو مقام مورد بحث فرقی نیست.»^{۲۳} خواهیم گفت: در مخصّص لفظی فردی که عادل یا فاسق بودنش مشکوک می‌باشد امری است که موضوع بودنش برای حجتی که بر خلاف عام است محتمل می‌باشد بر خلاف مخصّص لیبی که چون مخصّص تنها علم است بنابراین حصولش به سبب تضاد بین علم و شک در فرد مشکوک غیر ممکن است. از این رو مشکوک الفسق فردی است که محرم بودن اکرامش معلوم نیست، پس مشکوک الفسق امری است که موضوع نبودنش برای حجتی که بر خلاف عام بوده و آن علم به حرمت اکرام می‌باشد، معلوم است و در این صورت وجهی برای دست برداشتن از عام در فرد مشکوک وجود ندارد.

البته فرقی را که بین مخصّص لیبی و لفظی قائل شدیم بنابراین تحقیق است که علم به خارج سرایت نمی‌کند، اما بنابر سرایت علم به خارج که از گفتار آخوند در استصحاب پدیدار می‌شود، فرد مشکوک الفسق امری است که موضوع بودنش برای علم به حرمت اکرام محتمل است و از این رو فرقی بین مخصّص لفظی و لیبی ظاهر نمی‌گردد.^{۲۳}

۳۳- الحکیم، السید محسن الطباطبایی، حقائق الاصول ج ۱، ص ۵۰۰.

۳۴- المظفر، محمد رضا، اصول الفقه، ج ۱، ص ۴۲-۴۱.

است بر این که صفت یا عنوانی با عنوان عام منافات دارد دلالت نماید و در همان حال وجود ذاتی که به صفت یا عنوان یاد شده متصف است دلالتی نداشته باشد. نظیر این که ممکن است عقل بر این که عداوت با حکم اکرام همسایه ها منافات دارد دلالت داشته باشد لیکن هیچگاه این دلالت عقلی با دلالتی بر وجود فردی که دارای چنین صفتی است ملازمه ندارد. بر خلاف وقتی که علم به وجود صفتی که با عنوان عام منافات دارد از طریق لفظ حاصل شده باشد، چه در آن صورت از علم به وجود منافات، به وجود منافی و یا انتظار وجود آن نیز علم حاصل می شود. زیرا در غیر این صورت یعنی در صورت عدم وجود منافی و یا عدم توقع وجود آن، ذکر صفتی که با عام منافات دارد لغو و عبث است چه این که فردی که اتصاف به این صفت داشته باشد غیر موجود است. نظیر این که اگر مولی به خادمش بگوید: همسایه های مرا اکرام کن مگر فساق از آنها را. پس از گفتار او کشف می شود اولاً فسق با عنوان همسایگی در وجوب اکرام منافات داشته و ثانیاً فردی که به عنوان فسق متصف باشد وجود داشته و یا انتظار وجود آن هست. زیرا اگر چنین فردی وجود نداشته و یا انتظار وجود آن نیز منتفی باشد مخصّص لغو و عبث است.

با توجه به آنچه گذشت فرق بین مخصّص لبی و لفظی در تمسک به عام به شبهه مصداقیه آشکار می شود:

مخصّص لفظی اگر منفصل باشد هر دو ظهور عام

که ما موضوع حکم عام را به واجد ملاک مقید سازیم و یا به عبارت دیگر بگوییم: عام این بوده که « هر فرد کافری از بنی امیه لعنش جائز است ». از این رو ظهور عام فرد مشکوک را در بر می گیرد، و فرد مشکوکی که نمی دانیم ملاک در او موجود است یا خیر، عموم عام کاشف از وجود ملاک در او است. و چنانچه نسبت به فردی عدم وجود ملاک احراز شد خود وی از عام خارج است نظیر وقتی که مولی فرد خاصی را با نص بر وی از شمول عام بیرون نماید، و خروج فرد یاد شده مقید موضوع عام نخواهد بود. مختار مرحوم مظفر رحمه ... از اقوال یاد شده:

جناب مظفر رأی شیخ انصاری اعلی ... مقامه را از بین اقوال ذکر شده در این مسأله بر می گزینند و بر صحت آن استدلالی را به نحو ذیل عرضه می دارند:

« هر عامی که در عموم ظهور دارد باید در بردارنده ی دو ظهور باشد »:

۱- ظهور آن در این که هیچ صفتی و یا عنوانی با حکم آن منافات ندارد.

۲- ظهور آن در عدم منافی

اگر هیچ صفت یا عنوانی با عنوان عام منافات نداشته باشد، ناگزیر منافی، یعنی ذاتی که واجد صفت یا عنوانی است که با عام منافات دارد، نیز منتفی خواهد بود. زیرا صفت یا عنوانی که با عام منافات داشته باشد وجود ندارد تا ذات با اتصاف به آن عنوان منافی را بیابد. پس معدوم بودن منافات مستلزم عدم منافی است. به این بیان که عقل ممکن

را در عدم منافات و عدم منافی از حجیت ساقط می‌کند و اگر متصل باشد اساساً برای عام در هیچکدام از دو امر یاد شده ظهوری منعقد نمی‌گردد. بنابراین در صورت لفظی بودن مخصّص در شبهه مصداقیه به عام نمی‌توان تمسک نمود زیرا عام در شمول نسبت به آن فرد یا اساساً ظهوری نداشته و یا ظهورش از حجیت ساقط است. اما در مخصّص لئی، ظهور ثانی عام یعنی ظهورش در عدم وجود منافی، ساقط نمی‌شود. پس فردی که دخول آن در عام مشکوک است از آنجا که عام ظهور در آن داشته و چیزی که ظهور عام را ساقط کند نیز وجود ندارد تمسک به عام در آن جائز است. بنابراین خواه مخصّص لئی از امور بدیهی بوده و خواه چنین نباشد تمسک به عام در شبهه مصداقیه اش جائز است. همان طور که در جواز تمسک به عام در شبهه مصداقیه آن بین این که مخصّص لئی مفید تقييد عام بوده و یا ملاک حکم آن را بیان می‌کند نیز فرقی وجود ندارد.»^{۳۵}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

- ۱- الآخوند الخراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، باحواشی مرحوم ابوالحسن المشکینی الاردبیلی، (تهران: کتاب فروشی اسلامیة، ن، ج ۱).
- ۲- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، (قم: نشر ادب الحوزة، ۲۴۰۵ هـ. ق)، ج ۷.
- ۳- الجنوردی، میرزا حسن الموسوی، منتهی الاصول، (قم: مکتبة بصیرتی، ج ۲، ن)، ج ۲.
- ۴- الحکیم، السید محسن الطباطبایی، حقائق الاصول، (قم: مکتبة بصیرتی، ج ۵، ۱۴۰۸ هـ. ق)، ج ۱.
- ۵- سیاح، أحمد، فرهنگ جامع نوین، (تهران: کتاب فروشی اسلام، ج ۹، ن)، ج ۳.
- ۶- الفیروزآبادی، السید مرتضی الحسینی الیزدی، عناية الاصول فی شرح کفایة الاصول، (قم: فیروزآبادی، ج ۶، ۱۴۱۰ هـ. ق)، ج ۲.
- ۷- المظفر، محمد رضا، اصول الفقه، (ایران، نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵ هـ. ق)، ج ۱.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی